

« زن و مطالعات خانواده »

سال دهم - شماره سی و هفتم - پاییز ۱۳۹۶

ص: ۱۶۳-۱۷۹

تاریخ دریافت: ۹۶/۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۲۹

## نگاهی جامعه‌شناختی به نقش تصورات قالبی جنسیتی در تبعیض شغلی علیه زنان و عوامل زمینه‌ای موثر بر شکل‌گیری این تصورات قالبی در فرهنگ ایران

نرمینه معینان<sup>۱</sup>

### چکیده

هدف این بررسی، کاوش در زمینه تأثیر تصورات قالبی جنسیتی درباره زنان در تبعیض شغلی علیه آنها با تمرکز بر جامعه ایران بوده و همچنین برخی خاستگاه‌ها و شرایط پدید آمدن و تقویت این تصورات قالبی مانند نظام آموزشی، ادبیات و زبان مورد توجه قرار گرفته است. این بررسی از نوع تحقیقات کیفی بوده و جمع‌آوری اطلاعات با روش اسنادی و با استفاده از منابع مکتوب و پژوهش‌های تجربی، آماری، تحلیل‌ها و دیدگاه‌های نظری در حوزه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی و زبان‌شناسی و ادبیات صورت گرفته است. نتایج و یافته‌های این بررسی حاکی از آن است که یکی از عوامل مهم مؤثر در تبعیض شغلی علیه زنان در بسیاری از جوامع بشری وجود تصورات قالبی جنسیتی رایج در فرهنگ عمومی آن جوامع می‌باشد که با نسبت دادن خصوصیات ویژه به جنس زن و مرد، هر یک را برای احراز برخی مشاغل و مسؤولیت‌ها مستعدتر، لایق‌تر و مناسب‌تر و برای احراز برخی دیگر از مسؤولیت‌ها نالایق‌تر و نامناسب‌تر تلقی می‌کنند. این تصورات قالبی جنسیتی که ساخته و پرداخته نظام آموزشی، اقتدار نهادی شده تاریخی و اندیشه‌ها و تصورات جا افتاده در ادبیات کهن و حتی ساختار زبان است، با وجود اینکه رابطه زیادی با واقعیت قابلیت‌ها و ویژگی‌های عینی زنان و مردان ندارد، اما تأثیر خود را در حیات اجتماعی و اقتصادی و شغلی زنان به نحوی جدی اعمال می‌کند و عملاً باعث نابرابری در مشاغل و دستمزدهای زنان و مردان گردیده، اکثر زنان را از احراز مشاغلی که دارای پایگاه بالاتر و دستمزد بیشتری هستند محروم می‌کند. لذا یکی از راه‌های رفع تبعیض‌های شغلی علیه زنان اصلاح گفتمان‌ها و تصورات قالبی جنسیتی نسبت به زنان در هر جامعه بشری است که باور به چنین تصورات قالبی را در آن می‌بینیم.

**واژه‌های کلیدی:** تصورات قالبی جنسیتی، تبعیض شغلی، ادبیات، نظام آموزشی

**مقدمه**

جامعه‌شناسان در تعریف نابرابری جنسیتی چنین می‌گویند: «تفاوت در منزلت، قدرت و وجهه‌ی زنان و مردان در گروه‌ها، جماعت‌ها و جوامع». با اندیشیدن درباره‌ی نابرابری جنسیتی بین زنان و مردان، می‌توانیم پرسش‌های زیر را مطرح کنیم: آیا زنان و مردان به منابع و امکانات ارزشمند جامعه - مثل غذا، پول، قدرت و زمان - دسترسی برابر دارند؟ دوم، آیا زنان و مردان گزینه‌های مشابهی برای زندگی خود دارند؟ آیا به نقش‌ها و فعالیت‌های زنان و مردان ارزش یکسانی داده می‌شود؟ (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۶۵). با استناد به این تعریف، زنان به رغم برخورداری از برابری رسمی با مردان، هنوز نابرابری‌هایی را در بازار کار تجربه می‌کنند. سه نابرابری عمده از نابرابری‌هایی که علیه زنان در دنیای کار وجود دارد، عبارتند از تفکیک شغلی، تجمع در اشتغال پاره‌وقت و تفاوت مزدها.

**تفکیک شغلی**

زنان شاغل به طور سنتی در مشاغل کم‌درآمد و یکنواخت تجمع یافته‌اند. بسیاری از این شغل‌ها به شدت جنسیتی هستند - یعنی عموماً «کار زنانه» دانسته می‌شوند - مثلاً منشی‌گری و پرستاری (پرستاری بیمارستان، مددکاری و بچه‌داری) بیشتر توسط زنان انجام می‌گیرد و به طور کلی مشاغل «مؤنث» قلمداد می‌شوند. تفکیک جنسیتی مشاغل به این واقعیت اطلاق می‌شود که مردان و زنان در انواع مختلف شغل‌ها که مبتنی بر برداشت‌های رایج درباره‌ی شغل‌های براننده‌ی مردان و زنان است، تجمع یافته‌اند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۵۶۳).

تفکیک شغلی دارای مؤلفه‌های عمودی و افقی دانسته می‌شود. تفکیک عمودی به تجمع زنان در مشاغل اطلاق می‌شود که فاقد اقتدار و مجال پیشرفت است، در حالی که مردان موقعیت‌های پراقتدارتر و پرنفوذتری را اشغال می‌کنند. تفکیک افقی به تجمع مردان و زنان در مقوله‌های شغلی متفاوت اطلاق می‌شود. برای مثال، زنان عمدتاً مشاغل خانگی و مشاغل دفتری یکنواخت و تکراری را به خود اختصاص می‌دهند، در حالی که مردان مشاغل یدی ماهرانه و نیمه‌ماهرانه را پر می‌کنند (همان).

**تجمع در کارهای پاره‌وقت**

هرچند که شمار رو به رشدی از زنان اکنون بیرون از خانه به کار تمام‌وقت اشتغال دارند، نسبت بزرگی از زنان در مشاغل پاره‌وقت تجمع یافته‌اند. در دهه‌های اخیر فرصت‌های اشتغال پاره‌وقت بسیار زیاد شده است، این امر تا حدی نتیجه‌ی اصلاح بازار کار و تشویق سیاست‌های اشتغال انعطاف‌پذیر و تا حدی نیز نتیجه‌ی گسترش بخش خدمات است (Crompton, 1997). مشاغل پاره‌وقت در مقایسه با کار تمام‌وقت، آزادی و انعطاف بسیار بیشتری به کارکنان می‌دهد. به همین دلیل اینگونه شغل‌ها غالباً مورد پسند زنانی است که می‌کوشند تعادل و توازن میان تعهدات شغلی و خانوادگی خود به وجود آورند. در موارد زیادی این کار با موفقیت انجام می‌گیرد و زنانی که در صورت عدم وجود مشاغل پاره‌وقت کار را رها می‌کردند،

به لحاظ اقتصادی فعال می‌شوند. اما کار پاره‌وقت معایب خاصی هم دارد، مثل پایین بودن دستمزد، عدم امنیت شغلی و محدود بودن فرصت‌های پیشرفت (گیدنز، ۱۳۸۶: ۵۶۵).

چرا تعداد زنان در مشاغل پاره‌وقت این همه بیش از مردان است؟ جامعه‌شناسان مدت‌ها است که درباره پدیده اشتغال پاره‌وقت زنان بحث و جدل می‌کنند و به دنبال تبیینی برای غلبه این الگوی اشتغال هستند. پیمایش‌ها نشان داده‌اند که به مشاغل پاره‌وقت دستمزدهای اندکی پرداخت می‌شود و امنیت شغلی نیز ندارند و انعطاف‌پذیری این مشاغل مزیتی است که به نفع کارفرما تمام می‌شود تا به نفع کارکنان. اما وقتی از زنان در این باره سؤال می‌شود، اکثر آنان می‌گویند که از اشتغال پاره‌وقت راضی‌اند. اصلی‌ترین دلیل این زنان برای اشتغال در کارهای پاره‌وقت این است که آنها خود ترجیح می‌دهند تمام‌وقت کار نکنند (همان).

برخی از دانش‌پژوهان این استدلال را مطرح کرده‌اند که «انواع» متفاوتی از زنان وجود دارند - زنانی که بیرون از خانه به کار خود متعهد و پایبند هستند و زنانی که تعهدی نسبت به کار ندارند و تقسیم کار جنسی سنتی را انکارناپذیر می‌دانند (Hakim, 1996). طبق این رهیافت، بسیاری از زنان با طیب خاطر کار پاره‌وقت را انتخاب می‌کنند تا وظایف و تعهدات خانگی سنتی خود را به انجام برسانند. اما از جهتی هم زنان قدرت انتخاب چندانی ندارند. مردان، روی هم رفته، مسؤولیت اصلی مراقبت و پرورش کودکان را برعهده نمی‌گیرند. زنانی که این مسؤولیت را بر دوش دارند (البته همراه با سایر مسؤولیت‌های خانگی) که در عین حال خواهان یا نیازمند کار و دریافت مزد هستند، به ناچار کار پاره‌وقت را عملی‌ترین گزینه ممکن می‌یابند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۵۴۶).

### شکاف دستمزدها

متوسط مزدی که به زنان شاغل پرداخت می‌شود معمولاً به طور کامل پایین‌تر از متوسط مزد مردان است، هر چند که این اختلاف در سی سال گذشته قدری کمتر شده است. چندین فرآیند بر این روند تأثیر می‌گذارند. یکی از عوامل مهم این است که نسبت به سابق، زنان بیشتری وارد حرفه‌های پردرآمد می‌شوند. زنان جوانی که تحصیلات و مهارت‌های خوبی دارند اکنون به اندازه هم‌تایان مذکر خود ممکن است شغل‌های پردرآمدی پیدا کنند. اما این پیشرفت و ترقی زنان در رأس ساختار شغلی در مقابل افزایش چشمگیر تعداد زنان در مشاغل پاره‌وقت کم‌درآمد در بخش در حال گسترش خدمات قرار می‌گیرد. تفکیک شغلی براساس جنسیت یکی از عمده‌ترین عوامل پایدار ماندن شکاف مزدهای زنان و مردان است. نسبت زنان در بخش‌های شغلی کم‌درآمد بیش از مردان است. برای مثال در بریتانیا بیش از ۴۵ درصد زنان کمتر از ۱۰۰ پوند در هفته درآمد دارند، در حالی که فقط ۲۰ درصد مردان چنین درآمدی در هفته دارند. به رغم پیشرفت‌های اخیر، نسبت زنان در رأس توزیع درآمدها نیز پایین است. ده درصد از مردان، درآمدی بالای ۵۰۰ پوند در هفته دارند، در حالی که فقط ۲ درصد از زنان چنین درآمدی کسب می‌کنند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۵۶۶، به نقل از: Rake, 2000).

بی‌شک عوامل عدیده‌ای در ایجاد نابرابری‌های شغلی یاد شده دخالت دارند؛ مانند عوامل گوناگون اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی. در این بحث از میان عوامل مذکور به تأثیر تصورات قالبی جنسیتی بر تبعیض شغلی علیه زنان می‌پردازیم که این تصورات قالبی جنسیتی یک مقوله فرهنگی به شمار می‌آید و خود تحت تأثیر عواملی مانند نظام آموزشی، زبان، ادبیات و سلسله مراتب نظام اقتدار اجتماعی و... شکل می‌گیرد. در بحث حاضر به طور اجمالی هم به تأثیر تصورات قالبی جنسیتی بر تبعیض‌های شغلی علیه زنان و هم به توضیح برخی از مهم‌ترین خاستگاه‌های شکل‌گیری این تصورات قالبی جنسیتی مانند نظام آموزشی، زبان و ادبیات می‌پردازیم.

### سؤال‌های پژوهشی

در این بررسی درصدد پاسخگویی به سؤالات پژوهشی زیر هستیم:

- ۱ - تصورات قالبی جنسیتی درباره زنان چه تأثیری در تبعیض شغلی علیه زنان دارد؟
- ۲ - نقش زبان، ادبیات و برنامه آموزشی و اقتدار در شکل‌گیری تصورات قالبی جنسیتی مربوط به زنان چیست؟

### روش پژوهش

این بررسی از نوع کیفی بوده و جمع‌آوری اطلاعات به روش اسنادی و با استفاده از یافته‌های پژوهشی و آمار و اطلاعات مکتوب در حوزه زبان‌شناسی، ادبیات، پژوهش‌های حوزه روان‌شناسی اجتماعی و مباحث نظری حوزه جامعه‌شناسی صورت گرفته است.

### چارچوب نظری

#### دیدگاه فمینیستی

نابرابری جنسیتی در نظریه‌پردازی فمینیستی دارای چهار مضمون است. مردان و زنان در جامعه نه تنها وضعیتی متفاوت بلکه وضعیتی نابرابر نیز دارند. زنان از پایگاه اجتماعی پایین‌تر و منابع مادی و قدرت و فرصت کمتری برای ابراز وجود برخوردارند تا مردانی با همان موقعیت اجتماعی برحسب طبقه و نژاد و شغل و قومیت و مذهب و تحصیلات و ملیت یا هر ترکیبی از این عوامل. این نابرابری حاصل سازمان جامعه است و نه حاصل تفاوت‌های بیولوژیک یا شخصیتی مهم زن و مرد. زیرا با اینکه انسان‌ها ممکن است از لحاظ خصوصیات و استعداد تا حدی با هم متفاوت باشند. اما هیچ‌الگوی مهم تغییر طبیعی وجود ندارد که جنس‌ها را متمایز کند. در عوض مشخصه همه انسان‌ها نیاز عمیق به آزادی ابراز وجود و انعطاف‌پذیری بنیادی است که آنان را به انطباق با محدودیت‌ها یا فرصت‌های وضعیتی که در آن به سر می‌برند می‌رساند (ریترز، ۱۳۹۳: ۶۲۳).

### فمینیسم لیبرال

شکل اصلی نظریه نابرابری جنسیت، فمینیسم لیبرال<sup>۱</sup> است که معتقد است زنان می‌توانند براساس استعداد ذاتی انسان برای عاملیت اخلاقی معقول مدعی برابری با مردان باشند و دیگر اینکه نابرابری جنسیت حاصل الگوی تقسیم کار است و برابری جنسیت را می‌توان با دگرگونی تقسیم کار از طریق تغییر الگوی مجدد نهادهای کلیدی قانون و کار و خانواده و تحصیلات و رسانه‌ها برقرار کرد (1994, Rossi, 1999, Lorber, 1963, Friedan, 1993, Bem, 2001, Schaeffer, 1964).

همانطور که گفته شد فمینیست‌ها ادعای وجود هرگونه شالوده‌زیست‌شناختی برای تقسیم جنسی کار را به باد انتقاد گرفته‌اند. بنابه استدلال آنها تخصیص کارها و وظایف در جامعه هرگز جنبه طبیعی یا اجتناب‌ناپذیر ندارد. زنان نه بر مبنای خصوصیات زیست‌شناختی بلکه به دلیل اجتماعی شدن در نقش‌هایی که به لحاظ فرهنگی از آنها انتظار می‌رود، از تعقیب برخی از مشاغل منع می‌شوند. کارکردگرایان در این مورد با فمینیست‌ها مخالفند. استدلال جان بولبی (Bowly, 1953) این است که مادر نقش حیاتی در اجتماعی شدن اولیه کودکان دارد. اگر مادر غایب باشد، یا کودک در خردسالی از مادر جدا شود - وضعیتی که آن را محرومیت از مادر<sup>۲</sup> می‌نامند - کودک در معرض خطر اجتماعی شدن ناقص قرار می‌گیرد. این امر می‌تواند به مشکلات اجتماعی و روانی جدی در مراحل بعدی زندگی منجر شود، از جمله به وجود آمدن گرایش‌های ضداجتماعی و روان‌رنجوری. طبق استدلال بولبی رفاه و سلامت روانی کودک از طریق رابطه نزدیک، شخصی و مستمر با مادر تضمین می‌شود. او تصریح می‌کرد که در صورت غیبت مادر می‌توان «جایگزین مادر» را قرار داد، اما این جایگزین نیز باید زن باشد - و این جمله تردیدی باقی نمی‌گذارد که از دید بولبی نقش مادری منحصرأ یک نقش زنانه است. فرض بولبی درباره محرومیت از مادر مورد استفاده کسانی قرار گرفته است که معتقدند مادران شاغل نسبت به کودکان خود غفلت می‌ورزند (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

شواهد فراوان و مستمری به دست آمده که نشان می‌دهد فرض محرومیت از مادر، قابل چون و چراست، چون مطالعات نشان داده‌اند که عملکرد تحصیلی و رشد شخصیتی کودکان در خانواده‌هایی که هر دو والدین لاقبل به صورت پاره‌وقت بیرون از خانه شاغل هستند، بهتر می‌شود. دیدگاه‌هایی از این قبیل درباره نقش‌های «عاطفی» زنان مورد حمله فمینیست‌ها و سایر جامعه‌شناسانی بوده است که چنین دیدگاه‌هایی را توجیه سلطه بر زنان در خانه می‌دانند. این عقیده که وجود زن «عاطفی» برای عملکرد راحت و هموار خانواده ضرورت دارد، بی‌پایه و اساس است؛ بلکه این نقش عمدتاً برای تأمین آسایش مردان، برجسته و پررنگ می‌شود (گیدنز، ۱۳۸۶: ۱۶۶).

---

1. Liberal feminism  
2. Declaration of Sentiments

به طور خلاصه دیدگاه‌های فمینیسم لیبرال را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: (۱) همه انسان‌ها دارای خصوصیات اساسی خاصی‌اند یعنی توانایی تعقل و عاملیت اخلاقی و ابراز وجود؛ (۲) تحقیق این توانایی‌ها را می‌توان با تصویب قانونی حقوق عام تضمین کرد؛ (۳) نابرابری‌های بین مردان و زنان منتسب به جنس تعبیرهای اجتماعی است که مبنایی در «طبیعت» ندارد؛ (۴) تغییر اجتماعی برای برابری را می‌توان با توسل سازمان یافته به عموم مردم و با تمسک به دولت ایجاد کرد (ریترز، ۱۳۹۳: ۶۲۴).

### یافته‌ها

#### نقش تصورات قالبی جنسیتی در نابرابری شغلی زنان

تصور قالبی دربارهٔ گروه‌ها به باورها و انتظاراتی توجه دارد که ما دربارهٔ اینکه «اعضای آن گروه‌ها چگونه هستند»، داریم. تصورات قالبی جنسیتی - باورها دربارهٔ ویژگی‌های زنان و مردان - حاوی صفات مثبت و منفی هر دو است. تصورات قالبی هر جنس نوعاً عکس یکدیگرند. به عنوان مثال، در طرف مثبت تصور قالبی جنسیتی زنان، آنها مهربان، تربیت‌کننده، و دلسوز تصور می‌شوند. اما در روی منفی سکه آنها را وابسته، ضعیف، و زیادی هیجانی می‌دانند. از این رو، چنانکه سوزان فیسک و همکاران او (۲۰۰۲) اشاره می‌کنند، تصویر کلی ما از زنان این است که آنها از نظر گرم بودن بالا، ولی از نظر کفایت پایین هستند. در واقع تصورات ما از زنان روی این دو بُعد شبیه است به تصور از دیگر گروه‌هایی که از نظر پایگاه نسبتاً پایین تصور شده و تهدیدی برای گروه‌های دارای پایگاه بالا محسوب نمی‌شوند (کانوی و وارثانیان، ۲۰۰۰؛ ایگلی، ۱۹۸۷؛ استیوارت و همکاران، ۲۰۰۰: ۵۹).

مردان نیز به همین ترتیب دارای صفات مثبت و منفی هر دو، تصور می‌شوند - مثلاً، از یک سو آنها را مضموم، باجرات و چیره‌دست و از سوی دیگر پرخاشگر، غیرحساس و پرنخوت می‌بینند. چنین تصویری (یعنی از نظر کفایت بالا، اما از لحاظ صفات اشتراکی ضعیف) بازتاب پایگاه نسبتاً بالای مردان است. بنابراین بیشتر زنان با یک مشکل کلیدی مواجه هستند: صفاتی که به آنها نسبت داده می‌شود، برای اشخاص دارای پایگاه بالا کمتر مناسب تلقی می‌شوند تا صفاتی که به مردان نسبت داده می‌شود. صفات زنان باعث می‌شود که آنها برای «نقش‌های حمایتی» مناسب به نظر برسند که در نقش‌های حرفه‌ای واقعی زنان، بازتاب می‌یابد. اکثر قاطع زنان شاغل در کارهای دفتری، پرستاری یا مشاغل خدماتی هستند که همهٔ این مشاغل پایگاه پایین‌تر و دستمزدهای کمتری از مشاغل مهارتی قابل مقایسهٔ عمدتاً مردانه دارند (یاکوبز<sup>۱</sup> و استاین‌برگ<sup>۲</sup>، ۱۹۹۰؛ پیترسون و رانیان<sup>۳</sup>، ۱۹۹۳). اگرچه زنان بیش از نیمی از جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند، ولی ساختار قدرت هنوز به شدت مردانه است: مردان بخش عمدهٔ ثروت جامعه را مالک هستند یا کنترل می‌کنند و همچنین قدرت سیاسی نیز در کنترل آنهاست (بارون، ۱۳۹۲: ۳۱۶).

1. Jacobs
2. Steinberg
3. Runyan

## تصورات قالبی و سقف شیشه‌ای

بین دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۹۰، نسبت مدیران زن در امریکا از ۱۶ درصد به بیش از ۴۲ درصد رسید (وزارت کار امریکا، ۱۹۹۲). با وجود این، نسبت مدیران زن در سطوح بالا بسیار کم تغییر کرد - از ۳ درصد به ۵ درصد (کمیسیون سقف شیشه‌ای<sup>۱</sup>، ۱۹۹۵) که بازتاب گفته‌شاین<sup>۲</sup> (۲۰۰۱) است که آن را سوگیری (به مدیر فکر می‌کنی - به مرد فکر کن) نامیده است. بسیاری از محققان معتقدند که اصطلاح سقف شیشه‌ای<sup>۳</sup> - یعنی یک مانع نهایی که از رسیدن زنان به مقام‌های بالا در محیط‌های کاری جلوگیری می‌کند، ممکن است بتواند این بازده‌های افتراقی را تبیین کند. چندین پژوهش تأیید کرده‌اند که سقف شیشه‌ای - که در آن زنان به خاطر جنسیت خود بازده‌های مطلوب کمتری را در مشاغل خود دریافت می‌کنند تا مردان، وجود دارد (هیلمن<sup>۴</sup>، ۱۹۹۵؛ استروه<sup>۵</sup>، لنگلندز<sup>۶</sup> و سیمپسون<sup>۷</sup>، ۲۰۰۴). به عنوان مثال، می‌دانیم که اگرچه زیردستان، بیشتر مطالب یکسانی را به رهبران مؤنث و مذکر می‌گویند، ولی عملاً رفتارهای غیرکلامی منفی بیشتری به رهبران زن نشان می‌دهند (باتلر<sup>۸</sup> و گایس<sup>۹</sup>، ۱۹۹۰). وقتی زنان به عنوان رهبر خدمت می‌کنند، ارزشیابی‌های پایین‌تری از زیردستان خود دریافت می‌کنند تا مردان، حتی وقتی مشابه عمل کنند (باتلر و گایس، ۱۹۹۰؛ ایگلی، مکی‌جانی<sup>۱۰</sup> و کلونسکی<sup>۱۱</sup>، ۱۹۹۲). در واقع، زن‌هایی که در محیط‌های کاری رقابت‌آمیز تحت تسلط مردان نسبتاً موفق بوده‌اند، در مقایسه با زنانی که در مشاغل مطابق با تصورات قالبی جنسیتی بودند، بیشتر احتمال داشت که احساس تبعیض جنسی داشته باشند (ردسدورف<sup>۱۲</sup>، مارتینوت<sup>۱۳</sup>، و برنسکامب، ۲۰۰۴) و به ویژه احتمال دارد که وقتی سبک رهبری آنها تکلیف‌مدار یا اقتدارطلبانه باشد، به صورت منفی ارزشیابی شوند. به عبارت دیگر، وقتی زنان از انتظارات تصورات قالبی زنانه درباره‌ی گرم بودن و تربیت‌کنندگی تخلف کرده و به جای آن مطابق با الگوی یک رهبر، به ویژه در حیطه‌های مردانه عمل کنند، احتمال دارد که طرد شوند. آنچه به دست آمد شاهدی بر این بود که هرچند زنان و مردان ممکن است سرانجام در یک کمپانی خاص به یک سطح برابر برسند، اما در این مسیر به طور متفاوتی با موانع برخورد می‌کنند. زنان داشتن دشواری‌های بیشتری

1. Glass Ceiling Commission
2. Schein
3. Glass ceiling
4. Heilman
5. Stroh
6. Langlands
7. Simpson
8. Butler
9. Geis
10. Makijani
11. Klonsky
12. Redersdorff
13. Martinot

را با چنین عواملی که در مورد آنها با فرهنگ عمدتاً مردانه جور در نمی‌آید، کنار گذاشته شدن از شبکه‌های غیررسمی، و دشواری‌های بیشتری در تضمین گمارده شدن به تکالیف تحولی (یعنی تکالیفی که به افزایش مهارت آنها و پیشرفت آنها در شغلشان کمک می‌کردند) گزارش دادند. بنابراین، در مجموع، زنان شاغل در پست‌های مدیریتی برای موفقیت موانع بیشتری بر سر راه داشتند تا مردان. با وجود این به نظر می‌رسید که بر آن موانع غلبه کرده و سرانجام به سطوحی قابل مقایسه با مردان از لحاظ موفقیت رسیده‌اند. بنابراین، آیا سقف شیشه‌ای وجود دارد؟ بله، از این لحاظ که زنان باید برای رسیدن به سطوح برابری از موفقیت بر موانع بیشتری غلبه کنند (بارون، ۱۳۹۲: ۳۱۷).

### عوامل مؤثر بر شکل‌گیری تصورات قالبی جنسیتی درباره زنان

چنانکه یاد شد عوامل گوناگون اجتماعی، اقتصادی، روان‌شناختی و فرهنگی در شکل‌گیری تصورات قالبی جنسیتی که به نوبه خود در تبعیض شغلی علیه زنان مؤثرند، دخیل می‌باشند. در این بررسی به نقش برخی از عوامل مربوط به حوزه فرهنگی مانند برنامه آموزشی، زبان و ادبیات در ایجاد تصورات قالبی جنسیتی مربوط به زنان می‌پردازیم که بنیان‌های اذهان عمومی مربوط به تبعیض‌های شغلی علیه زنان را شکل می‌دهند.

### نقش نظام آموزشی در ایجاد تصورات قالبی جنسیتی مربوط به اشتغال

الگوی جنسیتی در کتب درسی و برنامه‌های آموزشی، برداشت‌های سنتی را در اذهان تقویت می‌کند و حتی اینگونه الگوها که از کتب درسی و برنامه‌های آموزشی به ذهنیت دختر بچه‌ها راه می‌یابد باعث می‌شود تا این زنان آینده هم مثل مادران خود در گذشته، نیروی خود را دست کم بگیرند و به سوی پذیرش کارهای کم‌مهارت، کم‌درآمد با وجهه اجتماعی پایین گرایش پیدا کنند. به سخن دیگر زیر سلطه الگوهای جنسیتی در کتاب‌های درسی، دختران دانش‌آموز تصویر شخصیت خود را برای آینده همچون گذشته می‌سازند. این شخصیت فاقد خلاقیت و اعتماد به نفس است و نیرویی را در اختیار نمی‌گذارد تا بتوان به اتکای حضور آن خلأ مشارکت را در جامعه پر کرد و به مفهوم توسعه که همه‌جانبه است، دست یافت. چندی پیش ضمن یک تحقیق مقدماتی که در جراید انتشار یافت، مشاغل در کتاب‌های درسی دوره ابتدایی ایران بررسی شد. در این کتاب‌ها اکثریت قریب به اتفاق مشاغل خارج از خانه یعنی ۸۹/۷ درصد به مردان و ۱۰/۳ درصد از آنها به زنان اختصاص دارد و کلیه مشاغل داخل خانه هم به عهده زنان است. این نوع الگوسازی در کتب درسی دوران ابتدایی، بستر متزلزل، آسیب‌پذیر و غیرقابل اعتماد فرهنگی را تدارک می‌بیند که نظریه مشارکت نمی‌تواند بر شالوده سست بنیاد آن استوار بشود (کار، ۱۳۷۹: ۲۶۲).

برخورد سهل‌انگارانه با مفهوم دقیق مشارکت به خصوص در برنامه‌های آموزش رسمی کشور نمی‌تواند در درازمدت، آن ذهنیت سنتی و تاریخی را که مانع و مزاحم مشارکت است تغییر بدهد. در جریان این مراحل آموزشی، زنان آنگونه که خواست طرفداران تقسیم کار طبیعی زن و مرد است، در خانه و در مشاغل



مشابه‌خانگی باقی می‌ماند و چنانچه اندکی از خانه دور بشوند، همواره به لحاظ ناموزون بودن توسعه، آمادگی ذهنی و اجتماعی برای پس راندن آنها به سوی خانه تحت بهانه‌های مختلف مهیا است. نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این است که دختران جوان با آنکه در کنکورهای ورود به دانشگاه‌ها با نمرات و درجات درخشان پذیرفته می‌شوند و مراحل تحصیل را به شایستگی می‌گذرانند، ولی در جریان ورود به بازار کار، سلطه‌پذیر مردانی می‌شوند که در کتاب‌های درسی و در مقاطع مختلف آموزشی از آنها «ابرانسان» ساخته‌اند. الگوهای جنسیتی در کتاب‌های درسی بر ذهنیت هر دو جنس بار می‌شود. در سال‌های بزرگسالی، این الگوسازی‌ها سد راه شده و زنان در جامعه به لحاظ تبعیض‌های مبتنی بر جنسیت، اجازه مداخله بر امور تصمیم‌گیری و مدیریت در سطوح بالا را به دست نمی‌آورند (کار، ۱۳۷۹: ۲۶۳).

### نقش زبان در ایجاد تصورات قالبی جنسیتی

شواهد عدیده‌ای نشان می‌دهند تفاوت‌های جنسیتی در کاربرد زبان وجود دارد. یکی از اهداف ما در این بررسی، ارزشیابی این شواهد است: اینکه این شواهد چقدر خوب هستند؟ با این حال هدف اصلی این است که وقتی شواهد خوبی در دست داریم، بدانیم این شواهد به چه چیزی اشاره می‌کنند. اینکه آیا زبان‌ها ممکن است جنسیت‌گرا باشند؟ اینکه آیا کسانی که زبان‌ها را به کار می‌برند ممکن است جنسیت‌گرا باشند؟ اینکه آیا زبان‌آموزی به ناگزیر تقریباً با یادگیری [تفاوت‌های] جنسیتی برابر است؟ اینکه آیا این یادگیری تقریباً همیشه متمایل به سویی است که یکی از جنس‌ها را بر دیگری برتری بخشد؟ اینکه آیا تحول نه تنها مطلوب که ممکن است؟ در این بحث به موضوعاتی از این دست توجه خواهیم داشت (وارداف، ۱۳۹۳: ۵۰۱).

شواهدی که در زیر مورد بحث قرار خواهد گرفت حاکی از وجود تفاوت‌ها و هم‌نابرابری‌های جنسیتی نهفته در زبان‌هاست. یکی از جنبه‌های نابرابری مربوط است به اینکه نحوه به کارگیری کلمات نشان می‌دهد که زنان در برخی از موارد نادیده گرفته می‌شوند و مرد به عنوان هنجار نوع بشر معرفی و مطرح می‌شود. در این زمینه «وندی مارتینا» تحقیقی انجام داده است که نشان می‌دهد به هنگام کاربرد ضمیر مذکر «he» به عنوان ضمیری عام هم برای اشاره به مؤنث و هم اشاره به مذکر، زنان تا چه حد احساس می‌کنند نادیده انگاشته شده‌اند (مارتینا، ۱۹۸۳).

### مرد به عنوان هنجار

یکی از مشخص‌ترین الگوها در زبان انگلیسی هنجارین بودن مرد است. مرد به عنوان هنجار (معیار) نوع بشر در نظر گرفته شده است و این نگرش به طرق مختلف در زبان بیان شده است: برای مثال، کاربرد واژه مرد به منظور استناد کردن به همه افراد بشر و استفاده از he برای ضمیر خنثی (مثل این جمله «نوزاد معمولاً حوالی شش ماهگی شروع به نشستن می‌کند، او (he) تقریباً در همان حدود شروع به خزیدن می‌کند»). اصل مرد به عنوان هنجار در زبان می‌تواند به اظهارات کاملاً مضحک منجر شود.

برای مثال قانون ایالتی وجود دارد که می‌گوید: «هیچ کس نباید فرد دیگر را به انجام دادن، مشارکت و یا تن دادن به سقط جنین برخلاف میل خود او (his) وادار سازد» (شیبلی هاید، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

برخی از افراد کاربرد چنین مواردی را توجیه می‌کنند و اظهار می‌دارند که اصطلاحی مثل man اسم عام و کلی است. به هر حال چنین تبیینی کافی نیست. به منظور نشان دادن ضعف مطلق «عام و کلی» بودن ایرادهایی را در نظر بگیرید که برخی مردان که عضو اتحادیه رأی دهندگان زنان<sup>۱</sup> هستند، ابراز کردند. آنها اعتراض دارند که نام سازمان باید تغییر داده شود، برای اینکه به حد کافی اعضای آن را توصیف نمی‌کند، امروزه برخی از اعضای این انجمن را مردان تشکیل می‌دهند. فرض کنید در پاسخ به ایراد آنها گفته شود که منظور از زن «زن به شکل عام و کلی» است و البته مردان را هم در بر می‌گیرد. آیا به نظر شما آنها احساس رضایت خواهند کرد؟! اصل مرد به عنوان هنجار همچنین در موضوع زن به عنوان پدیده استثنایی منعکس شده است. روزنامه‌ای نتایج تیم شنای زنان دانشگاه‌های «التی باولینگ گرین» و تیم شنای مردان آن دانشگاه را در دو مقاله کنار هم گزارش داد. تیتیری که نتایج مردان را گزارش می‌داد این بود «شناگرهای دانشگاه شکست خوردند» تیتیر مربوط به نتایج زنان این بود «شناگرهای زن دانشگاه پیروز شدند» (همان).

### منفی تر شدن بار واژه‌های همانند برای زنان

پدیده جالب دیگر در زبان انگلیسی و همچنین فارسی این است که چگونه واژه‌های همانند برای زنان و مردان اغلب معانی ضمنی کاملاً متفاوتی پیدا می‌کنند (کی، ۱۹۷۵؛ لاکوف، ۱۹۷۳؛ شولتز، ۱۹۷۵). برای مثال فهرست واژه‌های همانند برای مردان و زنان را در زیر ملاحظه کنید.

مرد	زن
سگ	ماده سگ
ارباب	معشوقه
عزب	پیر دختر
عیاش	زن بدکاره

توجه داشته باشید که صور زنانه واژه‌ها عموماً معانی ضمنی منفی بیشتری دارند، عزب فردی آسوده خاطر و شاد در نظر گرفته می‌شود، در حالیکه پیر دختر موضوع ترحم است (همان).

البته بسیاری از واژه‌های همانند در اصل، معانی یکسان هم برای زنان و هم برای مردان داشته‌اند. به هر حال به مرور زمان واژه‌های زنانه معانی ضمنی منفی پیدا کرد، فرآیندی که به عنوان توهین شناخته شده است. موریل شولز زبان‌شناس استدلال کرده است که این فرآیند صرفاً به علت تعصب ایجاد شده

1. League of women votes

است، یعنی واژه‌ای که در مورد زنان به کار می‌رود، به دلیل تعصب‌هایی که نسبت به زنان وجود دارد، معانی منفی به خود می‌گیرد (نیز ر.ک. به آلپورت، ۱۹۵۴؛ به نقل از شییلی هاید، ۱۳۸۳: ۱۷۰).

هرگاه تفاوت‌های مربوط به جنسیت را در رفتار زبانی مشاهده می‌کنیم، با وظیفه تلاش برای تبیین آنها روبرو می‌شویم. یکی از تبیین‌های موجود این است که زبان‌ها ممکن است جنسیت‌گرا باشند. چندین ادعا در این مورد وجود دارد: ادعای اول این است که زنان و مردان به لحاظ زیست‌شناختی با هم متفاوت‌اند و این تفاوت‌های زیست‌شناختی دارای پیامدهای مهمی برای جنسیت [آنها] است. زنان به لحاظ روان‌شناختی تا حدی بدین صورت آفریده شده‌اند که به همدیگر وابستگی داشته باشند و از همدیگر حمایت کنند و با هم رقابت نداشته باشند. از سوی دیگر، مردان ذاتاً اینگونه آفریده شده‌اند که مستقل باشند، به جای اینکه [با دیگران] رابطه افقی داشته باشند با آنها رابطه عمودی داشته باشند. به نظر می‌رسد شواهدی که در تأیید این ادعا وجود دارد، ناچیز است و شاید اصلاً شواهدی در تأیید آن وجود نداشته باشد؛ بلکه به نظر می‌رسد این ادعا نمونه آشکاری از ادعاهای کلیشه‌ای است که چیزی بیش از یک راه‌حل ساده‌انگارانه برای یک مسأله دشوار ارائه نمی‌دهند (وارداف، ۱۳۹۳: ۵۱۹).

ادعای دوم این است که بهترین راه شناخت سازمان اجتماعی، تلقی آن به عنوان مجموعه‌ای سلسله‌مراتبی از روابط قدرت است. در این شرایط رفتار زبانی بازتاب دهنده سلطه مرد است. مردان تمام قدرتی را که دارند به کار می‌برند تا بر یکدیگر و البته بر زنان تسلط پیدا کنند. مردان همواره تلاش می‌کنند که اوضاع را در کنترل خود داشته باشند، موضوعات را مشخص کنند، حرف دیگران را قطع کنند و غیره. آنها این کار را در مورد یکدیگر و در مورد زنانی انجام می‌دهند که احساس بی‌قدرتی می‌کنند و باعث می‌شوند که زنان از این امر اجتناب کنند و ترجیح دهند که به جای آن به دنبال کسب حمایت زنان دیگر باشند. در نتیجه، از آنجا که زنان نسبت به مردان فاقد قدرت هستند، صورت‌های زبانی معتبرتری را به کار می‌برند، تا از خودشان در برابر [جنس] قدرتمندتر حمایت کنند. لیکاف (۱۹۷۵) بر این ادعا که مردان غالب هستند و زنان فاقد قدرت صحنه می‌گذارد. اگر قرار باشد که این رابطه قدرت نابرابر تغییر یابد، زنان باید بیشتر همانند مردان رفتار کنند. نمونه بسیار جالب در این مورد مارگارت تاچر است که به او توصیه شده بود برای اشغال جایگاهی که قبلاً فقط به وسیله مردها اشغال شده بود بیشتر شبیه یک مرد حرف بزند (وارداف، ۱۳۹۳: ۵۰۵).

کسان دیگری هم با این دیدگاه لیکاف موافق‌اند. برای نمونه، دی‌فرانسیسکو (۱۹۹۷: ۳۹) پیشنهاد می‌کند که «قدرت در مرکز تحلیل‌های [فمینیستی] قرار گیرد و جنسیت، نژاد، قومیت، طبقه اجتماعی، سن، جهت‌گیری جنسی و دیگر مقولات اجتماعی به عنوان ابزارهای سیاسی سرکوب [زنان] بررسی گردند». کراوفورد (۱۹۹۵) نمونه دیگری است که می‌گوید روابط قدرت بهتر از هر چیز دیگری آنچه را که بین زنان به هنگام تعامل زبانی روی می‌دهد، توضیح می‌دهند. هدف آشکار او به وجود آوردن یک علم اجتماعی فمینیستی برای تمام زنان است (وارداف، ۱۳۹۳: ۵۲۰).

### آیا می‌توان با زبان جنسیت‌زده مبارزه کرد؟

برای برخی طرفداران برابری جنسیتی مانند رابین لکاف جنسیت‌زدگی در زبان صرفاً منعکس کننده جنسیت‌زدگی در درون جامعه است، در واقع این مسأله یک نشانه است نه علت (رابین لکاف، ۱۹۷۵). آنها معتقدند فقط با ایجاد تغییر در این جنسیت‌زدگی گسترده‌تر است که می‌توان هر تغییری در زبان را به وجود آورد. «سارا شوت» با بیان این نکته که: افراد نمی‌توانند صرفاً با «حرف زدن» یا جایگزین کردن اصطلاحی با اصطلاح دیگر مانع جنسیت‌زدگی شوند مگر با کنش‌های خود (شوت، ۱۹۸۱: ۲۵) نکته فوق را جمع‌بندی می‌کند (پاک‌نهاد جبروتی، ۱۳۸۱: ۴۶).

برخی طرفداران برابری جنسی مانند «کیسی میلر» و «کیت سويفت»؛ زبان جنسیت‌زده را نشانه تبعیض عظیم‌تر می‌دانند اما در نظر داشته باشید که اغلب جنسیت‌زدگی‌ها غیرعمدی است و به همین خاطر پاک‌سازی زبان از آنها امکان‌پذیر است (میلر و سويفت، ۱۹۷۹). همین که به کسی بگوییم زبانش جنسیت‌زده است و معادل‌های قابل قبولی برای آن پیشنهاد کنیم در بلندمدت منجر به بروز تغییراتی در کاربرد زبانی می‌شود. طرفداران برابری جنسیتی مانند «ماری» و «دله‌اسپندر» پاسخ دیگری به این دیدگاه‌ها داده‌اند (دلی، ۱۹۸۱؛ اسپندر، ۱۹۸۰). از این رو در کارهای خود که بر پایه نظریات سایپر و ورف بود، فرض را بر این گذاشتند که زبان عاملی فوق‌العاده مهم در نحوه نگرش ما نسبت به جهان خارج و شیوه تفکرمان است (کامرون، b ۱۹۹۰). در اینجا زبان به جای آنکه صرفاً منعکس کننده وضعیت اجتماع باشد، پدید آورنده و شکل دهنده تغییر در نحوه نگرش و اندیشه ماست (معینان، ۱۳۸۸: ۲۵۰).

براساس این دیدگاه می‌توان از بحث بالا چنین استنباط کرد که وجود تفاوت‌ها و تبعیض‌های جنسیتی نهادینه شده در ساختار و کاربرد زبان‌ها، نتایج عینی و آشکار در حیات اجتماعی و شغلی زنان به جای می‌گذارد. چرا که براساس تحقیقات جکسون<sup>۱</sup>، اِسِس<sup>۲</sup> و بوریس<sup>۳</sup> (۲۰۰۱)، متغیر احترام برای زنانی که مواضع دارای پایگاه بالا را به دست می‌آورند، حیاتی است (بارون، ۱۳۹۲: ۳۳۴) و لذا عواملی مانند نادیده گرفته شدن زن در زبان و یا به دست دادن چهره‌ای منفی‌تر از زنان در زبان، با کاهش دادن میزان احترام اجتماعی نسبت به آنها، به عنوان مانعی در جهت ارتقای اجتماعی آنها و به دست گرفتن مشاغل دارای پایگاه بالا عمل می‌کند.

### تصورات قالبی جنسیتی درباره زنان در ادبیات

یکی از جلوه‌های تصورات قالبی جنسیتی درباره زنان را در برخی مثل‌های عامیانه و متون ادبی کهن ادبیات فارسی می‌توان یافت. برخی از این متون بیش از آنکه به عنوان بازنمایاننده فرهنگ رایج مردم درباره زنان عمل کنند، به عنوان تقویت کننده و بزرگنمایی تصورات قالبی منفی جنسیتی درباره زنان

1. Jackson  
2. Esses  
3. Burris

نقش بازی می‌کنند. در زیر شواهدی از این نوع ابیات ذکر خواهد شد که در آنها نقش زنان، محدود به شوهرداری و فرزندپروری بوده و دارای سطح خردی فروتر و به عنوان موجوداتی که باید زیر سلطه مردان باشند، پنداشته شده و بالطبع با این دید واجد صلاحیت برای احراز مشاغل مهم اجتماعی و مدیریت تلقی نخواهند شد. در زیر به ذکر نمونه‌هایی از این قبیل می‌پردازیم.

زنان چون درختند سبز آشکار      ولیک از نهان زهر دارند بار  
(... هنرشان همین است کاندر کمر (کذا)      بگاہ زیه مردم آرند بر)  
اسدی

زنان چون ناقصان عقل و دینند      چرا مردان ره آنان گزینند  
ناصر خسرو

زنان در آفرینش ناتمامند      ازیرا خویش کام و زشت نامند  
دو گیہان گم کنند از بهر یک کام      چو کام آید نجویند از خرد نام  
ویس و رامین

زنان را از آن نام ناید بلند      که پیوسته در خوردن و خفتند  
فردوسی

زنان را بود شوی کردن هنر      بر شوی زن به که نزد پدر  
(... بود سیب خوشبوی بر شاخ خویش      ولیکن به جامه دهد بوی بیش)  
اسدی

زنان را زبان هم نمانده به بند      (که گر لب بدوزی ز بهر گزند...)  
فردوسی

زنان رازدار نباشند.

زنان را زهر خوبی دسترس      فزون‌تر همان پارسائست بس  
اسدی

زنان را ستائی سگان را ستای      که یک سگ به از صد زن پارسای  
فردوسی

- زنان را گرچه باشد گونه‌گون کار  
ز مردان لابه پذیرند و گفتار  
ویس و رامین
- زنان را نگوارد عـز  
(راست برگوی که در تو شده‌ام عاجز  
زنان را نیست چیزی بهتر از شوی  
به کدامین ره بیرون شده‌ای زمین دز  
هم‌اکنون باز گرد و ویس را گوی...)  
ویس و رامین
- خدای ما سرشت ما چنین کرد  
که زن را نیست کامی بهتر از مرد  
ویس و رامین
- زنی گر جهان شد به فرمان اوی  
بر او بر نباشد گرامی چو شوی  
فردوسی
- زن ار چند با چیز و با آبروی  
نگیرد دلش خرمی جز بشوی  
اسدی
- زن از شوی و مردان به فرزند شاد  
زن پاک را بهتر از شوی نیست  
فردوسی
- زنان را همین بس بود یک هنر  
زنان گفتار مردان راست دارند  
نشینند و زاینند شیران نر  
بگفت خوش تن ایشان را سپارند  
ویس و رامین
- زنان نازک‌دلند و سست رأیند  
بهر خو چون بر آیشان برآیند  
ویس و رامین
- زن ارچه دلیرست و با زور دست  
همان نیم مرد است هر چون که هست  
اسدی
- زن ارچه زیرک و هشیار باشد  
(زنان نازک‌دلند و سست رأیند  
ز بون مرد خوش گفتار باشد  
بهر خو چون بر آیشان برآیند)

زنان گفتار مردان راست دارند      بگفت خوش تن ایشان را سپارند)  
 زن از پهلوی چپ گویند برخاست      نباید هرگز از چپ راستی راست  
 نظامی

زن از پهلوی چپ شد آفریده      کس از چپ راستی هرگز ندیده  
 جامی

(نقل از دهخدا، ۱۳۷۰: ۹۱۹-۹۲۱).

### بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این بررسی نشان می‌دهد نابرابری‌های شغلی زنان در اشکال گوناگون مانند تفکیک شغلی یعنی گمارده شدن بیشتر زنان در مشاغل دارای دستمزد و منزلت پایین‌تر، اشتغال بیشتر زنان (نسبت به مردان) در مشاغل نیمه‌وقت و غیره وجود دارد. به علاوه زنان در مسیر ارتقای شغلی، احراز و حفظ سمت‌های بالای مدیریتی با موانع بسیار بیشتری (نسبت به مردان) مواجه هستند که از این موانع به عنوان سقف شیشه‌ای یاد می‌شود.

طبق دیدگاه فمینیستی این نابرابری‌ها، طبیعی و برخاسته از مقتضیات زیست‌شناختی دو جنس نبوده بلکه عارضی نظام سلطه‌گرانه اقتدار است. به نظر فمینیست‌ها، نابرابری جنسیت حاصل الگوی تقسیم کار است و برابری جنسیت راه می‌توان با دگرگونی تقسیم کار از طریق تغییر الگوی نهادهای کلیدی قانون و کار و خانواده و تحصیلات و رسانه‌ها برقرار کرد.

این الگوی نابرابر تقسیم کار به وسیله تصورات قالبی ایجاد شده از طریق برخی نهادهای فرهنگی مانند نظام آموزشی، زبان و ادبیات زمینه‌سازی و تحکیم می‌شود که در این بررسی به آنها اشاره شده. بررسی‌ها نشان می‌دهد که محتوای کتاب‌های درسی دوران ابتدایی در ایران، الگوی تقسیم کاری را برای زنان و مردان، به عنوان هنجار و طبیعی مطرح می‌کند که در آن زنان بیشتر به کار خانه‌داری و مردان به مشاغل بیرون از خانه می‌پردازند. در این کتاب‌ها اکثریت قریب به اتفاق مشاغل خارج از خانه یعنی ۸۹/۷ درصد به مردان و ۱۰/۳ درصد از آنها به زنان اختصاص دارد و کلیه مشاغل داخل خانه هم به عهده زنان است (کار، ۱۳۷۹: ۲۶۲).

تصورات قالبی نهادینه شده در زبان نیز از جهاتی به نفع این تبعیض‌ها عمل می‌کند. برای مثال در برخی گفتمان‌ها، نحوه به کارگیری کلمات طوری است که زنان نادیده گرفته می‌شوند. مثلاً در به کارگیری ضمیر مذکر he به عنوان ضمیری عام هم برای اشاره به مذکر و هم مؤنث، زنان احساس می‌کنند که به میزان زیادی نادیده گرفته شده‌اند و یا بار منفی برخی کلمات برابر به کار رفته برای زنان بیشتر است از کلمه مشابهی که برای مردان به کار می‌رود همچنین صفات نسبت داده شده به زنان با مردان تفاوت ماهوی دارد به طوری که زنان برای مشاغل پست‌تر مناسب‌تر می‌نمایند. طبق بینش

فمینیستی این رخداد را در پرتو اقتدار تاریخی جامعه مردان بر شکل‌گیری محتوی و گفتمان‌های زبانی رایج می‌توان تفسیر کرد. نتایج و آثار این نابرابری زبانی در عرصه نابرابری جنسی اشتغال به این صورت خود را نشان می‌دهد که با توجه به اینکه طبق تحقیقات روان‌شناسان اجتماعی (بارون، ۱۳۹۲: ۳۴) عنصر احترام لازمه احراز مشاغل مهم و دارای پایگاه اجتماعی بالا می‌باشد، نابرابری زبانی یاد شده با کاستن از احترام عمومی زنان نسبت به مردان به نابرابری جنسی اشتغال زنان یاری می‌کند.

یکی دیگر از زمینه‌های فرهنگی تمهید کننده نابرابری جنسی اشتغال در ایران، گفتمان رایج در برخی متون و اشعار ادبیات کلاسیک است که در آنها زن به عنوان موجودی مطرح است که شوهرداری و فرزندپروری تنها وظیفه اصلی او را تشکیل می‌دهد. موجودی که تابع احساسات و سلطه‌پذیر است و سطح هوش و خردمندی‌اش به مراتب کمتر از مرد می‌باشد. با توجه به اینکه این ادبیات که البته حتی با وجود چنین نقیصه‌هایی به عنوان گنجینه‌ای فرهنگی محسوب می‌شوند و هنوز پس از صدها سال در فرهنگ عمومی و دانشگاهی در جریان هستند، تأثیر خود را هنوز در فرهنگ و اذهان عمومی باقی می‌گذارند، یکی از زمینه‌های این نابرابری را تشکیل می‌دهند.

برای مقابله با این تأثیرات منفی لازم است فرهنگ نقد و نقادی به نسل جوان آموخته شود و اینکه یک اثر هر چند گرانقدر ادبی محصول زمان خود است، زمانی که نابرابری‌های جنسی ده‌ها برابر امروز بوده و همچنان که یک اثر این چنینی ارزش لذت بردن و حکمت آموختن در برخی عرصه‌ها را دارد، بایستی به عنوان امری مطلق در نظر گرفته نشده و بتواند مورد تحلیل نقادانه نیز قرار بگیرد.

به طور خلاصه می‌توان از این بحث نتیجه‌گیری کرد که تبعیض شغلی علیه زنان به اشکال مختلف وجود دارد و علاوه بر زمینه اقتصادی، اجتماعی این تبعیض، زمینه فرهنگی آن که حالت نهادینه شده محکم‌تر و پایدارتری دارد، بایستی مورد توجه قرار گرفته و با آگاهی‌بخشی عمومی در زمینه تغییر آن اقدام شود. تصورات قالبی جنسیتی یکی از موارد نسبتاً پایدار فرهنگی است که به علت جا افتادن در اذهان عمومی به خودی خود عمل می‌کند و عنصری ریشه‌دار است که برای اصلاح آن بایستی تمهیداتی بنیادی در نظام آموزشی و تربیتی و رسانه‌ها صورت گیرد.



### References

- Baron, R. (2006). **Social Psychology** (Karimi, Y. Translating) Iran, Tehran: Ravan Publication.
- Ritzer, G. (2011). **Sociological Theory** (Nayebi, H. Translating) Iran, Tehran: Ney Publication.
- Giddens, A. (2003). **Sociology** (Chavushiyani, H. Translating) Iran, Tehran: Ney Publication.
- Moeinian, N. (2010). **Anthropological Linguistics**, Iran, Tabriz: Sotude Publication.
- Paknahad Jabaruti, M. (2003). **Superiority And Inferiority In Language**, Iran, Tehran: Game NO Publication.
- Hyde, J. S. (2004). **Half the Human Experiences The Psychology of Women** (Khamsehi, A. Translating) Iran, Tehran: Agah Publishing House & Arjomand Publishers.
- Wardhaugh, R. (2006). **An Introduction to Sociolinguistics** (Amini, R. Translating) Iran, Tehran: Buye kaghaz Publication.
- Kar, M. (2001). **Removing Unjust Discrimination about women**, Iran, Tehran: Gatre Publication.
- Dehkoda, A. A. (2001). **Saying And Proverbs**. Iran, Tehran: Gatre Publication.
- Lakoff, Robin. (1973). **Language And Women's Place**. Language in society 2, 45-80. Reprinted in 1975 by Harper Colophon Books, New York.
- Schute, S. (1981). **Sexist Language And Sexism**. In M. Vetterling – Braggin (ed) sexist language: A modern philosophical analysis. Totowa, NJ: little field Adams, 23. 33.
- Cameron, Deborah. (1995b). **Rethinking Language And Gender Studies: Some issues for the 1990s** in Sara Mills (ed), **language and gender**. Interdisciplinary perspectives. London, 31-44.